



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۹

موضوع کلی: قاعده لاضرر (تنبیها)

مصادف با: ۲۲ رمضان ۱۴۴۱

موضوع جزئی: احکام لاضرر - ادامه مسئله سوم - بررسی جواز تحمل ضرر عن الغیر - مسئله چهارم و پنجم

جلسه: ۶۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بررسی جواز تحمل ضرر عن الغیر

تا این جلسه سه مسئله از مسائل مربوط به قاعده لاضرر و احکامش بیان شد. جلسه گذشته معلوم شد تحمل ضرر عن الغیر لازم نیست اما آیا اساساً تحمل ضرر عن الغیر جایز است یا نه؟ وعده داده شد در این جلسه این بحث را مطرح کنیم.

گفته شد که دفع ضرر عن الغیر تارةً همراه با تحمل ضرر است و آخری بدون تحمل ضرر. در جایی که ضرری همراهش نباشد بحثی نیست؛ آنجا عرض شد دفع ضرر عن الغیر در این صورت لازم نیست. البته به شرط اینکه مسئله مهم و مهم در میان نباشد و الا اگر مثلاً ضررهای عظیمی در کار باشد مثلاً دماء، فروج و اموال خطیره در معرض خطر باشد، چه بسا در اینجا بگوییم دفع ضرر واجب است. در مورد نفس محترمه گفته اند حفظ نفس محترمه واجب است. یا دلیل داریم که فروج و دماء نزد شارع متعال بسیار با اهمیت است لذا اگر ضرری متوجه او نشود و او بتواند ضرر را از غیر دفع کند و موضوع هم مسئله دماء، فروج، اموال و چیزهای خطیر و بزرگ باشد، بعید نیست گفته شود دفع ضرر در اینجا لازم است؛ مخصوصاً اگر این ضرر بخواهد از ناحیه ظالمی متوجه این شخص شود. در این صورت چه بسا از باب دفع ظلم و یاری مظلوم و یا دفع منکر، واجب باشد که به نوعی دفع ضرر عن الغیر بکند.

اما در فرض تحمل ضرر یعنی اینکه بخواهد ضرر را از غیر دفع کند و این به نوعی ملازم با تحمل ضرر از ناحیه خودش باشد، تحمل ضرر را به دو صورت می توان در نظر گرفت. گاهی مورد از مواردی است که تحمل اختیاری ضرر جایز است. گاهی هم از مواردی است که در آن تحمل اختیاری ضرر جایز نیست.

اگر جایی تحمل اختیاری ضرر جایز نباشد، آنجا دیگر بحثی نیست که گفته شود آیا این شخص می تواند برای دفع ضرر از غیر، به خود ضرر برساند یا نه. مگر اینکه مسئله داخل در دایره مهم و مهم بشود. البته در اینجا بعضی به نحو مطلق گفته اند حتی اگر ضرر مهم هم باشد، برای دفع ضرر مهم تحمل ضرر برای او جایز نیست. پس در جایی که اختیاراً تحمل ضرر جایز نیست، اساساً بحثی در اینکه دفع ضرر از غیر واجب است یا نه مطرح نمی شود.

اما در جایی که تحمل اختیاری ضرر جایز است (ما دیگر با مواردش کاری نداریم)، یعنی جایی که شخص می تواند این ضرر را متحمل شود سخن در این است که دفع ضرر عن الغیر جایز است یا خیر. در اینجا چه بسا بگوییم دفع ضرر عن الغیر جایز است یا در مواردی استحباب هم پیدا می کند.

سوال:

استاد: وجوب که مسئله اهم و مهم است و ما هم گفتیم که وارد مسئله اهم و مهم نمی‌خواهیم بشویم. بله در همینجا چنانچه ضرری که متوجه این شخص می‌شود در مقایسه با ضرری که متوجه دیگری می‌شود، اهم باشد، ممکن است بگوییم دفع ضرر اهم از غیر واجب می‌شود مخصوصا اگر پای جان در میان باشد.

به هر حال اگر ضرر یکسان باشد، این فی نفسه جایز است ولی بعید نیست ادله ایثار، احسان، آیات و روایاتی که به این مسئله مربوط می‌شود، حتی استحباب را هم برای دفع ضرر از غیر ثابت کند. در مواردی هم ممکن است فقط جواز را بیان کند. گرچه جواز دفع ضرر عن الغیر در هر صورت با توجه به ادله ایثار، احسان و گذشت، شاید همواره حکم استحباب پیدا کند. یعنی دفع ضرر عن الغیر در مواردی که تحمل اختیاری ضرر جایز است، یا واجب می‌شود یا مستحب. اگر بگوییم واجب است، به دلیل ادله نصرت مظلوم، نهی از منکر و... واجب می‌شود. اگر هم بگوییم مستحب است، به دلیل همان ادله ای است که اشاره شد.

لذا دیگر جایی برای این اشکال نیست که این اضرار به نفس است و به حسب قاعده لاضرر، ممنوع است چون فرض در جایی است که تحمل ضرر اختیارا جایز است و لذا دیگر جای آن اشکال نیست. این تنمّه ای بود از بحث گذشته که لازم بود در اینجا متعرض شویم.

فرع: خطر جانی حامله از ناحیه جنین

در همین رابطه مناسب است در ذیل مسئله دوم و سوم مطلبی مطرح شود؛ اگر خانم حامله‌ای از ناحیه جنین در معرض ضرر موت قرار گیرد، و امر دایر باشد بین اینکه مادر حفظ شود و بچه از بین برود و یا بچه حفظ شود و مادر از بین برود. آیا می‌توان برای حفظ مادر، جنین را از بین برد یا خیر؟

ادله عدم جواز اسقاط جنین

در اینجا بعضی توقف کردند و اکثرا قائل به عدم جواز شدند و البته برخی قائل به جواز. صاحب جواهر و برخی اتباع ایشان، معتقدند که باید منتظر قضاء خداوند تبارک و تعالی ماند تا اینکه ببینیم اراده خدا بر موت کدام یک تعلق گرفته و ما باید امر را واگذار به خدا کنیم. چون ادله قصور دارند در اینکه که مادر باید حفظ شود یا فرزند. یا از باب احتیاط باید امر را به خدا واگذار کرد. چون معلوم نیست و انسان نمی‌داند که کدام زنده می‌ماند و کدام می‌میرد؛ الان هر دو زنده اند و خوف نسبت به هر دو وجود دارد، پس چون هر دو زنده اند و خوف نسبت به هر دو وجود دارد، شرعا ترجیحی نسبت به هیچ یک از این دو وجود ندارد و لذا باید صبر کرد؛ «فَالظَّاهِرُ الصَّبْرُ إِلَى أَنْ يَقْضِيَ اللَّهُ». این دلیل کسانی است که معتقدند که باید امر را واگذار به خدا کرد.^۱

ادله جواز اسقاط جنین و بررسی آنها

در مقابل برخی قائل به جواز شده‌اند و البته شاید قائلین این نظر در مقابل نظر قبلی کمتر باشد. دلیل اول: یکی اهم و مهم است. اینکه بالاخره در دوران امر بین حفظ جان مادر و حفظ جان جنین، مادر اهم است، پس مادر را حفظ می‌کنیم.

بررسی: واقعا اهم بودن جان مادر نسبت به جان فرزند جای بحث دارد و باید اثبات شود.

۱. جواهر، ج ۴، ص ۳۷۸.

دلیل دوم: ادله ای که به نوعی بر انسان دفاع از خویشتن را واجب می‌کند. اگر انسان در معرض تهدید قرار بگیرد و جاننش در خطر باشد، می‌تواند از خودش دفاع کند ولو اینکه منجر به قتل شود.

بررسی: در اینجا هم معلوم نیست بگوییم این ادله می‌تواند شامل ما نحن فیه شود. آنجا بحث هجمه و تهدید از ناحیه دیگران است و اساساً قصور دارد از اینکه بخواهد شامل این موضوع بشود.

دلیل سوم: لآحْرَجِ اقتضا می‌کند که مادر حفظ شود و جنین سقط شود. برای اینکه قطعاً حَرَجِ فقدان مادر از حَرَجِ فقدان جنین بیشتر است. به این دلیل ممکن است برخی استناد کنند و بگویند لآحْرَجِ اقتضا می‌کند که حفظ جان مادر مقدم شود بر حفظ جان فرزند.

بررسی: این هم البته جای بحث و تأمل دارد.

دلیل چهارم: ممکن است به لاضرر هم استناد کنند به اینکه اینجا ضرر ناشی از دست رفتن مادر بیشتر از ضرر از دست رفتن فرزند است. این در واقع بازگشت به همان مسئله مهم و مهم می‌کند منتهی به یک بیان دیگر. آنجا حفظ جان مادر مهم از حفظ جان فرزند دانسته شد، اینجا در این بیان ضرر ناشی از فقدان مادر، آشد از ضرر ناشی از فقدان جنین دانسته شده. پس حقیقتاً یکی هستند منتهی از دو ناحیه و جانب مطرح شده اند.

بررسی: این دلیل هم جای بحث دارد.

دلیل پنجم: اینکه امتنان اقتضا می‌کند که مادر حفظ شود و جنین ساقط شود.

بررسی: از طرفی عدم اسقاط جنین هم امتنان است و این امتنان با امتنان در مورد مادر معارض می‌شود و مانع آن امتنان می‌شود. جوابی که ممکن است بدهند این است که مهم اقتضا می‌کند جانب امتنان بر اُمّ مقدم شود و باز این بر می‌گردد به همان مهم و مهم.

لذا مجموعاً در این مسئله به نظر می‌رسد آنچه مشهور گفته‌اند و احتیاطی که در این راستا بکار بردند اوثق باشد از حکم به جواز؛ مگر اینکه امیدی به زنده ماندن جنین نباشد؛ مثلاً یک نقصی داشته باشد که قهراً مهم بودن جان مادر و عُسر و حَرَجِ ناشی از فقدان مادر را محرز کند.

این فرع هم در ذیل این مسئله مطرح شده بود.

سوال:

استاد: خیر این مانند مسئله اسقاط جنین است. از حیث حرمت تکلیفی فرقی نمی‌کند.

سوال:

استاد: بله به یک معنا آن فعلیت دارد ولی این فعلیت ندارد و اینکه اگر روح هم دمیده شود از کجا ممکن است زنده خارج شود؟

سوال:

استاد: اگر به حسب مراتب وجود بخواهیم حساب کنیم، همه مراتب را می‌توانیم لحاظ کنیم. حتی اگر فرض دمیده شدن روح را هم در نظر بگیریم، بالاخره روح دمیده شده اما هنوز به دنیا نیامده است.

مسئله چهارم: عدم جواز اضرار، حق یا حکم؟

مسئله چهارم این است که آیا ضرر و اضرار که ممنوع و حرمتش اثبات شده از امور اختیاری است که قابل اسقاط است یا حکم است؟ به عبارت دیگر شارع اضرار به نفس و اضرار به غیر را حرام دانسته؛ اما آیا این حرمت از ناحیه شارع به عنوان احترام ذی حق مطرح شده و لذا اگر خودش رخصت بدهد اضرار اشکال ندارد؟ یا اینکه این یک حکم منجز و قطعی است که قابل اسقاط نیست و رضایت در آن هیچ فایده ای ندارد؟ البته چه بسا این فرع یا این مسئله بیشتر بنابر مبنای مختار مطرح است نه بر مبنای مشهور. چون طبق مبنای مشهور لاضرر اساساً نفی حکم ضرری می‌کند؛ یعنی می‌گوید حکمی که ضرری باشد و منشأ آن شارع باشد، در اسلام مرفوع است. اینجا دیگر بحث قابل اسقاط بودن و احترامی که برای ذی حق در نظر گرفته شده، مطرح نیست.

اما طبق مبنای مختار یا کسانی که لاضرر را دال بر نهی می‌دانند و می‌گویند به مقتضای قاعده لاضرر، ضرر بر خویشتن و ضرر بر غیر حرام دانسته شده. آیا کسی می‌تواند این حق را ساقط کند و به دیگری اجازه دهد که به این شخص ضرر برساند؟ یا اینکه این یک حکم قطعی است که رضایت و عدم رضایت در آن تأثیری ندارد.

از مجموع ادله استفاده می‌شود که این یک حق قابل اسقاط نیست، بلکه یک حکم منجز است. چون: براساس قاعده لاضرر، اضرار به نفس جایز نیست. اگر کسی نتواند به خودش ضرر برساند پس به دیگری هم نمی‌تواند رخصت دهد که این کار را انجام دهد. وقتی اضرار بر خویشتن برای خودش جایز نیست، رخصت او هم به دیگران بی اعتبار است. اساساً رخصت در مورد معصیت و گناه مفهوم ندارد و قابل تحقق نیست؛ پس نه انسان می‌تواند اجازه دهد دیگری به او ضرر برساند و نه اگر دیگری اجازه داد که به او ضرری برساند، او حق این کار را دارد. ترخیص در اضرار به نفس موجب جواز اضرار نمی‌شود. ترخیص غیر برای اضرار مجوز اضرار انسان به غیر نمی‌شود.

این هم یک مسئله کوتاهی که در جلسه گذشته وعده داده شد بیان شود.

مسئله پنجم: اعلام ضرر

مسئله پنجم این است که آیا اعلام ضرر یا به تعبیر دیگر هشدار ضرر لازم است یا نه؟

این مسئله هم به نوعی به دنبال مسئله دوم و سوم مطرح می‌شود. چون در مسئله دوم و سوم بحث از دفع ضرر عن الغیر است. اینجا سخن از اعلام ضرر است. یعنی اگر ببینیم ضرری متوجه کسی می‌شود و ضرر در حال توجه به دیگری است، آیا اعلام به او و هشدار به او لازم است یا خیر؟

تصویر این مسئله طبق مبنای مختار واضح است. طبق نظر ما قاعده لاضرر دلالت می‌کند بر حرمت اضرار به نفس و اضرار به غیر. اگر کسی کاری انجام می‌دهد که به موجب آن به خودش ضرر می‌رساند، آیا بر ما لازم است که به او اعلام کنیم یا نه؟ ممکن است آن شخص موضوعاً ضرر را بداند اما از حکم آگاهی نداشته باشد؛ یعنی نداند که اضرار به نفس حرام است. پس اعلام ضرر یا هشدار نسبت به ضرر هم از حیث موضوعی و هم از حیث حکمی بنابر مبنای مختار کاملاً واضح و روشن است.

طبق مبنای مشهور که لاضرر دلالت بر نفی حکم ضرری می‌کند مثل این است که کسی نمی‌داند روزه برایش ضرر دارد؛ چون اگر بداند روزه برایش ضرر دارد به مقتضای قاعده لاضرر روزه ضرری رفع می‌شود. یا کسی نمی‌داند استعمال آب برای او

ضرر دارد. یا مثلا نمی‌داند که در طریق حج خطر وجود دارد و ضرر بر او متوجه می‌شود. آیا عالم به ضرر، واجب است این ضررها را به دیگری اعلام کند یا نه؟

یا در همین مسئله طبق مبنای مشهور کسی می‌داند روزه برایش ضرر دارد، اما نمی‌داند که روزه ضرری برداشته شده است؛ آیا اعلام حکم به او واجب است یا نه؟

پس طبق هر دو مبنا (مبنای مختار و مشهور)، ممکن است این جهل به موضوع ضرر باشد یا به حکم ضرر؛ آنوقت بحث می‌شود که اعلام ضرر (در موضوع یا در حکم) واجب است یا خیر.

در مورد احکام که بحث روشن است. در جای خود بحث شده اگر کسی حکم را نمی‌داند اعلام و ارشاد او واجب است یا واجب نیست؟ ارشاد جاهل واجب است یا واجب نیست؟

همین بحث در مورد موضوعات هم وجود دارد. لذا در دایره ارشاد جاهل می‌رود (چه جاهل به موضوعات و چه جاهل به احکام).

ما فعلا بیشتر به جهت موضوعی کار داریم که اساسا اعلام خود ضرر واجب است یا نیست. چون بحث دفع ضرر پیش آمد، ما هم در اینجا بیشتر به جنبه موضوعی کار داریم.

اقوال

طبق هر دو مبنا اقوال متعددی وجود دارد:

قول اول: یک قول این است که اعلام واجب نیست چون دلیلی بر وجوب تعلیم جاهل در موضوعات نداریم؛ همانطور که در مورد سایر موضوعات اعلام واجب نیست، اینجا هم اعلام و هشدار واجب نیست. کثیری بر این عقیده‌اند؛ مثل مرحوم شیخ و برخی دیگر که عقیده دارند اعلام و ارشاد جاهل در موضوعات واجب نیست. اینکه مثلا کسی لباسش خونی است (ظاهر نیست)، اعلام به او واجب نیست. یا مثلا در یک مکان غصبی ایستاده است، اعلام به او لازم نیست.

قول دوم: قول دوم این است که اعلام ضرر همانند اعلام سایر موضوعات واجب است چون این مقدمه امتثال حکم است. اینکه انسان صرفا حکم را بداند برای امتثال کافی نیست. اطاعت زمانی محقق می‌شود و خواسته مولا زمانی جامه عمل می‌پوشد که این حکم همانطور که خواسته مولاست امتثال و اطاعت و اتیان شود. اگر مکلف نداند و به موضوع آشنا نباشد، قهرا نمی‌تواند خواسته مولا و غرض او را اتیان کند، لذا عدم اعلام به او موجب تفویض غرض مولا و وقوع عیب در مخالفت با مولا می‌شود و اگر کسی این کار را انجام ندهد، از ناحیه عقلا مستحق مذمت و عقاب شناخته می‌شود. می‌گویند چرا به او اطلاع ندادی که او مخالف درخواست مولا عمل نکند؟ چرا او را از وقوع در این مفسده باز نداشتی؟ چرا او را از این منکر بر حذر نداشتی؟ لذا طبق این قول اعلام ضرر به غیر در صورتی که ضرری متوجه او است لازم است. چنین شخصی از ناحیه عقلا مورد مذمت قرار می‌گیرد و مستحق عقاب دانسته می‌شود که با اینکه می‌دانستی چرا اعلام نکردی و چرا باعث نشدی که او در این مفسده واقع نشود؟

قول سوم: قول سوم تفصیل بین موضوعات مهمه و غیر مهمه است. گفته‌اند اگر موضوع مهم باشد، اعلام به غیر لازم است. اما اگر مسئله مهمی نباشد، اعلام لازم نیست. نه فقط در باب ضرر بلکه در همه موضوعات همینطور است. مثلا آنچه که در

مورد دماء، فروج و اموال بزرگ یک شخص است، اینجا اعلام ضرر و هشدار نسبت به ضرر لازم است. اما در غیر این امور از ضررهایی که چندان مهم نیست. و اگر هم اعلام نشود و آن شخص مبتلا شود، عقلا او را مذمت نمی‌کنند که چرا تحذیر نکردی و خبر ندادی. لذا در این موارد اعلام لازم نیست. مثلا اگر جان کسی در خطر باشد، اگر به او اعلام نشود و هشدار داده نشود و بعدا عقلا بشنوند که می‌دانسته چنین خطر و ضرری متوجه اوست و اعلام نکرده او را مستحق مذمت، عقاب و مجازات می‌دانند. همینطور در مورد بقیه امور مهمه.

حق در مسئله

به نظر می‌رسد اینکه ما اعلام به سایرین را در موضوعات به نحو کلی واجب بدانیم، این قابل قبول نیست. در سایر موضوعات لازم نیست که مکلف را به موضوع آگاه کنیم و اینکه گفته شده این مقدمه امثال حکم است، باید گفت ما نسبت به امثال دیگری تکلیفی نداریم و دیگری هم در صورتی که جاهل باشد معذور است لذا عقاب و مجازاتی در انتظار او نیست. اینکه می‌گویند مفسده و منکری است که اگر باز داشته نشود او در این مفسده قرار می‌گیرد، این اول الکلام است که آیا واقعا در این موارد، آن مفسده به تمامه و کماله عائد این شخص می‌شود؟ آیا اگر موضوع یک موضوع غیر مهمی باشد، این از منکراتی است که در هر صورت باید جلوی آن گرفته شود؟ لذا اینکه به نحو مطلق اعلام را در موضوعات واجب بدانیم، قابل قبول نیست.

اما قول اول یعنی کسانی که قائل‌اند به اینکه اعلام بطور کلی در موضوعات واجب نیست، خود آنها هم این موارد مهمه را استثناء کردند. یعنی در واقع قول سوم که ادعای تفصیل در مسئله است، در واقع بازگشت می‌کند به قول اول. چون اگر گفتیم در موضوعات اعلام و ارشاد لازم نیست و استثناء کردیم موارد مهمه را مثل اینکه جان در خطر باشد یا مسئله فروج و آبرو در میان باشد این در واقع همان قول به تفصیل است. حتی مشهور هم که قائل به عدم وجوب اعلام هستند این را استثناء کرده‌اند. لذا به نظر می‌رسد صرف نظر از تعبیر و عنوان که ما اسمش را تفصیل بین موضوعات مهم و غیر بگذاریم یا اسمش را استثناء از عدم وجوب اعلام بدانیم، فرقی نمی‌کند. عمده این است که اعلام ضرر به دیگران واجب نیست مگر آنکه ضرری مربوط به جان و دماء باشد یا ضرر آبرویی مربوط به فروج باشد آنها نه هر ضرر آبرویی، یا مثلا بگونه‌ای باشد که اگر این ضرر و خطر به او اعلام نشود همه هستی و اموال او به باد می‌رود. پس در واقع در این موارد نمی‌توانیم بگوییم که اعلام واجب نیست.

«والحمد لله رب العالمین»